

اندر باب وصل کردن و فصل کردن



شاعر و نویسنده
حامد عسکری

تصدت کردم، مرحوم مغفور جناب الکساندر گراهام بل این چه بلایی بود این ماسماسک عمل دست شما بر سر بنی بشر آورد. به قول ملای رومی شما برای وصل کردن آمده بودیدنی برای فصل کردن و ایوم هرچه فتنه است از این تلفیون شما می‌خیزد.

دبروز غروبی دیدیم میز منوچهرخان ماسماسک را گرفته دم گوشش و با یکی آن طرف‌خط یک‌قره فحش‌هایی می‌دهد که ما به عمر چندین ساله که از حی لایموت گرفته ایم نشنیده بودیم. یک فقراتی هم بود که برای دریافت مفهوم آن ناسزا هم باید یک دوره آنا تومی هیکل می‌خواندیم و یک دوره نسب‌شناسی ایل و طایفه‌ای.

یک نواحی را به یک نواحی از یک سری از بستگان حوالت می‌داد که هزار مرتبه استغفار کردیم و بعدش هم رفتیم گوشمان را آب بکشیم. سروصدا که‌خوایدگفتیم‌منوچهرخان چه‌شده؟ ایسن حجیم فحش و رکاکت از کجا می‌آید؟ عارض شدندکه فردا نوی پاساژمان می‌خواهیم‌نرویم‌سرکار‌حجره را هم پس بدهیم. فرمودیم چرا؟ گفت این صاحب پاساژمان بود و ما مستأجرش هستیم آروغ فندقی‌زده‌که‌از‌ماه‌آینده‌کسی‌حق ندارد‌اجاره‌بها‌را‌به‌حسابمان‌بریزد. باید

گنجشک و سنگ

چشم و هم‌چشمی مریخ و زمین



نویسنده و مدرس داستان علمی-تخیلی
علی موسوی‌نژاده

درست یادم نیست چه‌کسی بود که این حرف را زد. قضیه درباره ساختن کلونی‌های انسانی و زندگی در مریخ بود. یک چیزیی توی همین مایه‌ها گفته بود در جنگ بعدی که بین ما و آن‌ها دریگیرد، می‌گوییم «مریخی‌ها دارند‌حمله‌می‌کنند! دقیقاً‌عین همین قضیه را ما با تهرانی‌ها داشتیم. یک‌سال اتفاقاتی پیش

آمد و یکی از خاله‌هایم با شوهر و بچه‌ها اسباب‌کشی کردند تهران. نمی‌دانم ماجرای پدرم چه بود و چرا از این جریان خوشش نیامده بود. برای همین هرموقع حرفشان می‌شد، اوقات تلخی می‌کرد و یکی‌دوبار که با غیظ می‌گفت این تهرانی‌ها فلان و بهمان، ما می‌فهمیدیم‌که باید سرونه بحث را هم بیارویم و دیگر درباره‌شان حرف نزنیم.

ما حداقل در حضور پدر حرف نزنیم. این قضیه زمانی تشدید شد که چندباری آن‌ها آمدند مشهد و درباره زندگی آنجا با هیجان برای ما تعریف کردند، آن‌ها مترو داشتند و ما نداشتیم، آن‌ها وسط شلوغی بودند، چندبار فلان بازیگر و بهمان آدم معروف را توی خیابان دیده بودند، با فلانی عکس داشتند، وقتی از فلان میدان عبور کرده بودند وزیر فلان را توی ماشین سیاه دیده بودند با کلی محافظ و کیکه ددبده. این چیزهای‌عنی‌آن‌هابرای‌ما‌توی‌سیاره دیگری بودند.

این ماجرا همین‌طوری‌شش‌هیچ‌به‌نفع آن‌ها پیش می‌رفت تا اینکه یک‌سال که داشتیم می‌رفتیم جنوب بلیت گیرمان نیامد و مجبور شدیم چندروزی بهمانیم تهران...

ما بچه‌ها داشتیم از هیجان می‌دریم که می‌توانیم چندروزی را خانه‌خاله بهمانیم و آن زندگی و جوی که برایمان تعریف کرده بودند را از نزدیک لمس کنیم. ولی طوری توی دوقمان خورد که پدرم حسابی کیفور شد.

جوری که دلش می‌خواست هرسال تهران برویم و چندروزی آنجا بهمانیم. اولین چیزی که به مغز ما شبیخون زد

دست و پا بریده‌ای هزارپایی بکشت. صاحب دلی بر او گذر کرد و گفت: سبحان!...! با هزار پای که داشت چون اجلس فرا رسید از بی دست‌وپایی گریختن نتوانست.

چو آید ز پی دشمن جان‌ستان
ببندد اجل پای اسب دوان
در آن دم که دشمن پیاپی رسید
کمان کیانی نشاید کشید

رطوبت هوا	۳۲٪	↓ ۹°	↑ ۲۵°
دمای هوای مشهد	صبح ۱۴	ظهر ۲۵	عصر ۱۹
	شب ۲۱		

- اذان ظهر ۱۱:۱۸:۴۸ - نیمه شب شرعی ۲۲:۳۶:۵۲	- اذان صبح فردا ۰۴:۱۰:۲۳ - غروب آفتاب ۱۷:۰۴:۱۱	- اذان مغرب فردا ۱۷:۲۲:۲۹ - طلوع آفتاب فردا ۰۵:۳۴:۱۷
--	---	---

گرمی وا می‌کند بگو ما هم

چانه‌گرمی داریم، حال‌نه‌نه‌به‌تکثر و تنوع شما ولی خب در حد خودمان پر بدک نیستیم. اجازت بفرمای بیابیم کنارتان باشیم. سر پایین انداخت که‌میرزاجان به خدا کمرمان زیر بار خرج و قسط و چک و فیلان خرد شده.

انبار باروتیم. حالا یکی هم می‌آید موی دماغ می‌شود چه باید بکنیم. من می‌فهمم کرمش چیست. این می‌گوید نقدی بیاورید که پول به حسابش ننشیند فردا روز اداره مالیات چپش را چاق کنند. بعد همین آدم را بروی حجره اش چنان از بی مسئولیتی مدیران و قانون‌گریزی و وجوب اطاعت قانون منبر می‌رود که تو گمان می‌بری چه مرد نازنینی است.

ریش‌خاراندیم فرمودیم حالا جواب این رفتار هم فحش کنش دار نیست باباجانم ادامه دادیم. خدا رحمت‌کند آقاچانمان را که می‌فرمود: قانون خوب است ولی برای بقیه ... بله آقاچانم.

به قلم میرزا ابراهیم خان شکسته‌نویس

اشنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir



میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

اول شخص

چهار دهه با ورزش، یک عمر با مردم

به یاد بهرام شفیع، مجری فقید ورزشی هم زمان با سالروز درگذشتش



نویسنده
آراده چشمه‌سنگی

اواخر پاییز بود یا اوایل زمستان، مادرش همین‌طور که داشت ساقه‌های سبزی‌را از بزرگ‌هایم جدا می‌کرد، چشمش افتاد به‌آگهی استخدای صداوسیما لای روزنامه گل آلود. بهرام داشت کمی آن طرف‌تر با صدای بلند کتابی را به عادت همیشه روخوانی می‌کرد. چندروز بیشتر به‌پایان مهلت ثبت‌نام آزمون باقی‌نمانده بود. مادرش گفت: بیا برو اینجا ثبت‌نام کن. توبه درد همین کارهای می‌خوری. صبح روز بعد همه مدارکش را جمع کرد برد اداره پست محله که نزدیک تویخانه بود. روز آزمون، برف و باران، از شیشه‌های شکسته سالن ورزشی دبیرستان البرز زبانه می‌کشید توی سالن اما آن چیزی که قلبش را گرم می‌کرد، شوق ورود به مجموعه صداوسیما بود. از میان ۲۵ هزار نفر متقاضی، ۷۰۰ نفر برای تست صدا و هوش و درک مطلب بالا رفتند و دوفتر از آن ۷۰۰ نفر بهرام شفیع و قاسم افشار بودند. اولی رفت واحد ورزشی سازمان و دومی رفت واحد معارف. حالا دیگر پای بهرام از زمین خاکی‌های محله‌های پامنار و فوتبال بی‌وقفه، به اداره بزرگ صداوسیما باز شده بود. کارشناسی علوم سیاسی را هم که از دانشگاه گرفت، رفت سراغ مدرک ارشد تهیه‌کنندگی و گزارشگری از اتحادیه‌رادیو تلویزیونی آسیا-اقیانوسیه (ASU).

حالا بدست‌هایی‌پراز انگیزه و دانش و استعداد، قدم به عرصه‌ای گذاشته بود که بعدها از او به نخستین‌نسل‌برنامه‌سازپس از انقلاب یاد شد.

این عنوان را مدیون حضور پیوسته در برنامه‌ای داشت که بیش از چهار دهه به‌طور زنده از آنتن شبکه یک سیما، پخش می‌شد و یک‌شنبه شب‌ها، خیل‌کنیری را از ورزش‌دوستان تا دیروقت پای تلویزیون بیدار نگه

روایت روز

از بی‌بدل تا کسب وکارهای اینترنتی



نویسنده کتاب
سید محمدرضانهاشمی

دیشب همین‌طور که داشتم بعد از دو هفته، از گشت‌زنی در شبکه‌های اجتماعی لذت می‌بردم تا شاید دل‌تنگی روزهای گذشته جبران شود. پستی از استاد محمد کاظم کاظمی با بیتی از بی‌دل شاعر سبک هندی توجهم را به خود جلب کرد: «بیشه بسیار است بی‌دل، بر خموشی ختم کن/ سعی هر علم و عمل اینجا به پایان می‌رسد. توجهم را جلب کرد. استاد کاظمی از آن دسته چهره‌های فرهنگی است که همواره در فضای مجازی حضور فعالی داشته و اگر او را در بسترهای مختلف فضای مجازی دنبال کنید، کلی اطلاعات مفید در حوزه بیدل، ویراستاری و دیگر موضوعات مربوط به ادبیات و شعر گیرتان می‌آید. اما پُست جمعه‌شب استاد رنگی دیگر داشت. محمدکاظم کاظمی بیش از سه‌سال است که از طریق صفحه اینستاگرام خود برنامه‌ای با عنوان «شی با بی‌دل» را به صورت زنده برگزار می‌کند، برنامه‌ای که در طول این سه سال مخاطب‌های زیادی در گوشه و کنار دنیا پیدا کرده، اما حالا به دلیل اختلال در اینترنت



شادی‌های بهشتی

دعوتان می‌کنیم به تماشای شور و اشتیاق کودکان بی‌سرپرست آسایشگاه شهید بهشتی مشهد؛ کودکانی که از نعمت خانه و خانواده محرومند و روز جهانی کودک فرصتی برایشان فراهم کرده تا با صدای بلند شادی کنند و از دل به‌خندند و یادکنک‌های آرزوهایشان را به‌بسیارند به دست باد.

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی:
- صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
- شهرداری مشهد
- مدیر عامل:
- سید میثم موسوی‌مهر
- سردبیر:
- سید سجاد طلوع‌هاشمی
- نشانی: مه‌لن‌شه‌د،
- نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی:
- ۳۷۲۸۸۸۱۱ - ۵
- نماینر: ۳۷۲۲۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۰۱
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



کارتون شهر



بیش از ۸۱۸ هزار نفر در استان بیمه اجتماعی ندارند

رضا چنگی

شوخی بی‌شوخی

نامه به موشی که می‌خواست پرواز کند



نویسنده کتاب
مهدی محمدی

پرواز نکرده است ولی بعد از اینکه خبر را دیدم متوجه شدم که پرواز به تأخیر افتاده است چون ترسیده‌اند سیم‌ها و برده‌های الکترونیکی داخل هواپیما دچار «موش‌خورد» شوند، کاش می‌دانستم چه مشکلی داشتی که تبریز را با آن پنیر تیریزی معروفش ول کردی و تلاش داشتی با اولین پرواز خودت را به تهران برسانی.

الا که این‌نامه را دارم می‌نویسم دیدم کلا وجود تو در پرواز تکذیب شده است و این‌طور اعلام شده است که: «طبق پیگیری‌های انجام‌شده از شرکت‌هما با توجه به ایجاد شک برای وجود یک موش در هواپیما و اطمینان خاطر مبنی بر نبود یک حیوان موزی در هواپیما همچنین طبق قوانین و دستورالعمل‌ها به مدت ۴۰ دقیقه تمامی بخش‌های هواپیما مورد بررسی دقیق قرار گرفت اما هیچ حیوان موزی در هواپیما یافت نشد.»

با این حساب مثل اینکه من هم باید‌نامه‌به‌تو را در همین‌جا تمام‌کنم چون تو وجود خارجی نداری و عاقلانه نیست که آدم برای یک حیوان که وجود خارجی ندارد نامه بنویسد. پس فعلا خداحافظ!

